

اگر نمیدانیم به کجا میرویم، فراموش نکنیم از کجا می آییم!  
ضرب المثل آفریقایی

قدرتمندان بزرگ فرهنگ خود را ارج گذاشته از آن نگهبانی کرده اند پای برجا مانده اند.

ملت ایران همواره مورد هجوم کشورهای دور و نزدیک بوده است. یونانیان و سپس رومیان به ایران حمله کردند ولی از برخورد این فرهنگ های غنی هر بار فرهنگ دوجانبه پربارتر شده است. سربازان رومی در بازگشت به اروپا عشق به میترا را با خود به ارمغان بردند. اگر چرخ گردون بنوعی دیگر چرخیده بود، با محبوبیت و پیشرفتی که میترائیسم در روم آن زمان و در میان نظامیان و رجال پیدا کرده بود شاید امروز بجای مسیحیت، میترائیسم مذهب این دار و دیار می بود.

پس از حمله عرب، هنر نقاشی و خصوصاً موسیقی در ایران حرام شناخته شد. لذا نبوغ ایرانی خود را در هنرهای زیوری و ساختمانی که زیباییشان چشمگیر و در دنیا بی نظیر بود نشان داد. جالبتر از آن قالیهای ایرانی است که زیبایی بی نظیر آنها در دنیا زبانزد است.

«سعدی حسنی» نویسنده بزرگ و موسیقی شناس ایرانی که پس از او کمتر کتابی جای نوشته هایش را گرفته است قالیهای اصیل ایرانی را به یک سمفونیک کلاسیک تشبیه میکند زیرا حاشیه قالیهای نائین اصفهان، کاشان، کرمان و غیره بسان موومان اول یک سمفونی با نقشه آرامی بصورت یک پیش درآمد آغاز میشود. بخش میانه قالی، موومان دوم و آرام یک سمفونی را مجسم میکند که نقشه کوچک قسمت اول در آن خودنمایی میکند و بالاخره در بخش مرکز قالی ریزه کاری و تکرار نقش اصلی قالی با ظرافت و درهم آمیختگی قسمت تند و شادی آفرین آخرین قسمت سمفونی را تداعی میکند.

و در جایی دیگر باز سعدی حسنی مینویسد: «همان هنگام که عمال خلیفه برای کشتن ذوق و هنر شمشیر میکشیدند، مردان روشن بین و آزاده ای چون مسلم بن محرز عبدالله بن مقنع، ابونصر فارابی و عمر خیام برخاستند و زمانیکه ممکن بود با یک مخالفت علنی دم سرد تیغ را پشت گردن احساس کنند پرده سراپا ریای تعصب را دریدند تا زیبایی زاد و بوم زرتشت نابود نشود.

اعیاد یک قوم مانند هنر، بخش مهمی از فرهنگ آن است. اعیاد ایرانی همه با طبیعت، با تاریخ و حماسه های ایرانی هم

چند سالی است که یک بانوی ایرانی فرهنگ دوست در شهر راماتوئل مجاور «سان تروپه» برنامه ای بمدت یک هفته تحت عنوان «ایران جاویدان» برگزار میکند. او صاحب هتل زیبا با حیاط بسیار بزرگ و استخرهای باصفائی است که هنرمندان ایرانی را در آنجا گرد آورده به آنها فرصتی میدهد تا با هنر خود درخشندگی کنند.

بانو سگولن یا در حقیقت همان «سوگولی» خودمان همیار پرکار و مؤثر این برنامه فرهنگی است. البته زیاد هم جای تعجب نیست. او دختر استاد و رئیس سابق دانشکده علوم سیاسی دانشگاه ملی تهران دکتر منوچهر فرهنگ است.

امسال از من درخواست کرده بودند تا در مورد فرهنگ ایران چیزی بگویم. با خود فکر کردم این روزها که قلمم بکندی روی کاغذ راه می رود متن آن سخنرانی را ترجمه کرده به خوانندگان عزیز پیام تقدیم کنم.

\*\*\*

خانم ها - آقایان

اگر میخواستیم فرهنگ ایرانی را در یک کلام خلاصه کنیم میگفتم عشق! و برای بهتر بیان کردن آن این شعر فارسی را تقدیمتان می کردم.

استاد کاهنات که این کارخانه ساخت

مقصود عشق بود جهان را بهانه ساخت

و این را هم برای خوانندگان پیام میتوانم بنویسم که آهنگ ساز و ترانه سرای پیشتاز ایرانی که در احیای موسیقی مدرن ایرانی واقعاً خدمت کرد و در غربت جان به جان آفرین تسلیم کرد، جمشید شیبانی در آهنگی که توسط فائزه چندین سال پیش خوانده شد همین معنی را بنحوی دلنشین بیان میکند:

خدا عشق را بما داد به زندگی صفا داد

برای این تپش ها دلا تو سینه جا داد

و اگر بنا بود چیزی اضافه کنم از شعار ایرانیان بیش از ۲۵۰۰ سال پیش نام میبردم: گفتار نیک - پندار نیک - رفتار نیک.

ملاحظه میفرمائید که ایرانیان هزاران سال پیش از ژاک لکان و سیگموند فروید تأثیر زبان بر اندیشه را میدانسته اند.

قوم و ملتی که قادر به حفظ فرهنگ خود باشد هرگز از میان نخواهد رفت و اقوامی که با وجود شکست های نظامی در مقابل

آهنگند. بسیاری در فرانسه نوروز آغاز سال نو ایرانی را که مظهر آفرینش است می شناسند.

اما کمتر میدانند که در ایران باستان هر بار نام روز و نام ماه همزمان میشد آنروز را جشن می گرفتند و به این ترتیب میتوانید تصور کنید چقدر تعداد جشن ها و شادیهها در سال زیاد بود.

از جمله جشن های ملی ایران، جشن سده است که سد روز پیش از نوروز است و در حقیقت جشن کشف آتش است. در افسانه ها و در شاهنامه آمده است که هوشنگ شاه سوار بر اسب میراند که ماری در جلوی او پدیدار شد و اسب وحشت کرد. هوشنگ نیزه ای را بطرف مار پرتاب کرد که به سنگی اصابت کرد و جرقه ای پدیدار شد و از آن بوته ای مشتعل گردید و این اولین آتشی بود که انسان به آن دست یافت. ایرانیان از آن زمان این واقعه را با روشن کردن آتش جشن میگیرند.

در اینجا جالب است بگویم در آخرین سفری که به اسرائیل داشتم شاهد جشنی بودم که بمناسبت «لگ به عومر» (آغاز شاووعوت - جشن نزول توراها) در گوشه و کنار شهر با عظمت عجیب و شوکتی بزرگ برگزار میشد.

از نظر یهودیان «لگ به عومر» از پیروزی قهرمان یهودی بنام ربی شیمعون بر یوحای بر رومیان سخن میگوید و در تفسیرات دیگر این جشن خاطره ربی شیمعون بر یوحای را بیاد میآورد که بهنگام مرگ راستی و حقیقت را بچشم دید.

بنظر من این هر دو و نیز مراسم آتشی که در این روز روشن میکنند و بدور آن میرقصند تحت تأثیر آمیزش فرهنگ ایران با یهودیت بوجود آمده است.

جشن یلدا طولانی ترین شب سال مظهر پیروزی اهورامزدا بر اهریمن و شکست تاریکی و جهل در مقابل روشنائی و دانش است. و اما چون بزودی جشن مهرگان فرا میرسد کمی بیشتر در باره آن مینویسم.

جشن مهرگان یکی از جشن هایی است که روز مهر با ماه مهر همزمان هستند و از نظر حماسی تعبیراتی چند دارد. میگویند که مهرگان زادروز مشیا و مشیانه اولین زوج روی زمین است. مهر یا میترا که ایزد اهورامزدا است در همین زمان بوجود آمد.

او مسئول عدالت و درستی و عهد و پیمان در میان آدمیان است. نه فقط آدمیان بلکه اگر چهارپایی نیز دچار درد و مصیبتی شود ناله او به میترا (مهر) میرسد و او بلافاصله به فریادش میرسد!

معنی دیگری از مهرگان چیره شدن کاوه آهنگر بر اژدهاک (ضحاک ماردوش) است. جمشید در اواخر سلطنت خود بسیار

مغرور و خودخواه شده بود. دشمنان ایران فرصت را غنیمت شمرده از نارضایتی مردم سوء استفاده کرده زمام امور را در دست گرفتند و بدبختی ملت ایران بیش از ۱۰۰۰ سال طول کشید. ضحاک ماردوش یکی از آن حکمرانان قهار بود. میگویند هر روز مارهایی که سرشان از شانه های او بیرون آمده بود میخورند تا آرام بگیرند (که این خود میتواند تعبیرات بسیار پرمعنا و زیادی داشته باشد). کاوه آهنگر بجنگ ضحاک میرود، او را به بند میکشد و بروی کوه البرز میاندازد و فریدون را بر تخت پادشاهی می نشاند. از آن روز به بعد هر سال ایرانیان و در صدر آنان پادشاهان لباس یاقوتی رنگ می پوشیدند، شراب ارغوانی می نوشیدند و با شادی پایکوبی و رقص میکردند.

در خاتمه برای اینکه دوستان و مهمانان عزیز بهتر به اهمیت موسیقی با وجود محدودیت های سیاسی و اجتماعی در ایران پی ببرند این داستان که روانشاد مادرم در دوران کودکی برایمان تعریف میکرد را مینویسم تا بهتر به اهمیت هنر موسیقی و تأثیر آن بر روی روان و بیماریهای روان تنی در فرهنگ ایرانی پی ببرید.

میگویند پادشاهی بود که سرش طاس بود و از آن بی نهایت رنج میبرد اما رنجی بود که با هیچکس نمیتوانست در میان بگذارد و دائماً سرش را می پوشانید تا کسی بر سر بیماری او واقف نگردد. روزی بنا به یک رسم کهن ایرانی که من خود در کودکی شاهد آن بوده ام، سرش را در چاه خم کرده با فریاد دردش را به زبان میآورد. با آب این چاه نیزاری را آبیاری میکنند. چوپانی یکی از آن نی های نیزار را برداشته در آن می نوازد و آواز نی در همه جا می پیچد و راز پادشاه فاش میشود! اما دیگر پادشاه شفا یافته بود...

